

پرورش معمار حکیم

یداله احمدی دیسفانی*

چکیده

در این مقاله سعی شده است با توجه به متون اسلامی، شیوه پرورش و آموزش معماری حکیمانه بازیابی شود. لذا با توجه به متون اسلامی، مسیری که در آیه ۱۶۴ سوره آل عمران مشخص گردیده، بیان شده و مورد تحقیق قرار گرفته است. نخست، تعاریف واژه‌های آیه، تبیین و سپس با جستجو در تفاسیر و متون ادبی و عرفانی، در جهت روشن کردن ارتباط معنی این آیه با آموزش معماری تلاش شد. حاصل آنکه: برای رسیدن به حکمت؛ با پیگیری و اندیشه در آیات و نشانه‌های ذات و صفات خداوند که همانا غور و اندیشه در طبیعت است (سیر در آفاق)، پس از مجاورت دائم با علم موجود در طبیعت و سختکوشی در فهم آن، نفس معمار رشد کرده و در اثر این رشد، تزکیه حاصل می‌شود. پس از پاک شدن دل از هر چیز، مرحله تعلیم پدیدار می‌شود. معمار در این مرحله به حقیقت اشیا پی می‌برد و علم و عملش حکیمانه می‌شود؛ مانند بزرگ معمار حکیم هستی عمل می‌کند؛ دست خدا می‌شود؛ کار و عملش خدایی می‌شود و در کارش سعی در ظهور استعدادهای طبیعت دارد. او طبیعت را نشانه و کتاب علم عالم حکیم می‌داند و در آن دخل بیجا نمی‌کند. او به جنگ با طبیعت بر نمی‌خیزد، بلکه از طبیعت به اندازه و در جهت کمال خود و دیگران، بهره می‌گیرد. دیدن ارتباط اشیا و انسانها با هم بر اثر علم و به کار بستن علم در جهت ایجاد تعادل به بهترین شکل ممکن، حکمت است.

واژگان کلیدی: معمار حکیم، تزکیه، تعلیم، کتاب، حکمت، پرورش و آموزش معماری.

* تاریخ دریافت: ۸۷/۰۳/۱۱ تاریخ پذیرش نهایی: ۸۷/۰۵/۳۰

* دانشجوی دکتری معماری و مدرس دانشگاه آزاد اسلامی واحد رودهن، آدرس: تهران- رودهن- دانشگاه آزاد اسلامی-

گروه معارف، نمابر: ۰۲۲۱۵۷۲۷۶۲۵، yad1345@yahoo.com

مقدمه

به هستی به دو شیوه می‌توان نگاه کرد؛ اول آنکه، از دریچه علم به هستی بنگریم و تمام پدیده‌ها را با عینک علم تفسیر کنیم که این دیدگاه، دیدگاه دوران مدرن به هستی است. دوم آنکه، از دریچه وحی به هستی بنگریم و با توجه به متون وحیانی، سعی در تفسیر هستی با این آموزه‌ها داشته باشیم. این نگرش در دنیای غرب و شرق تجربه شده است. تجربه غرب به دلایلی (مانند در دسترس نبودن نص سره و عدم اعتماد به یافته‌های عقلی و تجربی) ناموفق بوده است. اما این عدم توفیق در دیدگاه اسلامی وجود ندارد؛ زیرا هم متن دست نخورده و سره باقی مانده و هم به علوم عقلی و تجربی، اعتبار درخور داده شده است. در شیوه گذشته آموزش معماری، استاد معمار معمولاً شاگردان خود را گزینش می‌کرد و علاوه بر آموزش، به پرورش آنها همّت می‌گماشت و در صورت لیاقت و ظرفیت، مراتبی از علم خود را به برخی از آنان منتقل می‌کرد. کار برای معمار مقدّس بود. در این راستا، علم ناب را در ظرفی پاک می‌ریختند و تا از پاک بودن ظرف مطمئن نبودند، علمی به شاگرد انتقال داده نمی‌شد. معمولاً از یادداشت‌برداری و مکتوب کردن علم خود؛ به دلیل اینکه مبدا به دست ناهلان بیفتد؛ خودداری می‌کردند. اما در شیوه جدید معماری، استاد در انتخاب شاگرد هیچ نقشی ندارد و پرورش هم بسته به ذوق استاد از کم تا زیاد کاملاً به صورت شخصی (نه به عنوان یک تکلیف) انجام می‌پذیرد. از سویی، نگرش به هستی نیز بر پایه تفکر لیبرال است. معماری و آموزش معماری نیز دستخوش تغییر ناشی از نوع نگرش به هستی شد. در آموزش معماری رایج، آموزش علوم در نظر است که فرد را قادر سازد با توجه به نیازهای انسان، برای او خانه و فضای زندگی بسازد. بنابر این، موضوع اصلی آموزش معماری، انسان است. از این رو، شناخت انسان و پدیده‌های مربوط به او در فرایند آموزش معماری مهم است. از طرفی حوزه علوم انسانی با حوزه علوم تجربی از نظر نوع برخورد با موضوع علم، متفاوت است. حوزه علوم تجربی، کاری را علمی می‌داند که با مشاهده و تجربه توسط حواس و ابزار قابل اندازه‌گیری و تشخیص باشد. علمی که این خاصیت را نداشته باشند، در حوزه علم ارزیابی نمی‌شوند. آموزش معماری نیز درگیر این قضیه است و در دو حوزه انسانی و تجربی قرار می‌گیرد.^۱

۱. البته علوم انسانی نیز در پاسخ به این رویکرد، سعی در علمی کردن خود و استفاده از ابزارهایی دارد که بتوان بر آن پایه، دانش را سنجد. در حوزه دین نیز در غرب این اتفاق افتاد؛ یعنی سعی کردند دین را از دریچه علم ببینند؛ در حالی که معارف دینی نیازی به توجیه توسط انسان ندارند؛ زیرا حوزه درک انسان محدود است. در دیدگاه اسلامی، معارف کسب شده از نص و روایات به همراه عقل کفایت می‌کند؛ یعنی معارفی که از وحی برگرفته شده‌اند، جزء معارف پایه هستند. در این مقاله نیز بستر فکری، وحی است.

اندیشمندان بر دو پایه استقرا و قیاس به تولید علم می‌پردازند. از راه استقرای ناقص نمی‌توان حکم علمی قطعی استخراج کرد و از طرفی، استقرای تام در مواردی امکان‌پذیر نیست و اگر هم جامعه آماری خاصی به شیوه استقرای تام مطالعه بشود، نتایج به دست آمده قابلیت تعمیم‌پذیری ندارند. بنابر این، استقرا و تمثیل، مفید ظن است و قیاس، مفید یقین.^۱

روش استقرا به دنبال کشف رابطه علتها و معلولها از طریق استقرای ناقص است. لذا کمتر توانسته است تمام رابطه علت و معلول یک پدیده را کشف کند. طبق روش دیالکتیک، نظریه طی فرایندی از فرضیه به وجود می‌آید. یک نظریه مادامی که نظریه دیگری نتواند آن را باطل کند یا موردی برای نقض آن پیدا نشود، به قوت خود باقی است و به محض مشاهده حتی یک مورد نقض، باطل می‌گردد. یکی از اصول روش علمی، ابطال‌پذیری آن است. بنابر این، علم بر این پایه، دائم در حال تغییر است. تغییر در پدیده‌هایی که کامل نیستند به وجود می‌آید؛ چون فاقد کمال هستند، دائم به دنبال کمال می‌باشند. اعلامه طباطبایی در مورد علوم اعتباری و علوم یقینی می‌فرماید: «... حتی دانشمندانی هم که پیرامون علوم اعتباری و علل و اسباب آنها و ارتباطش با زندگی دنیوی انسان بحث می‌کنند، به غیر از چند نظریه کلی به هیچ موردی بر نمی‌خورند که در آن اعتماد انسان تنها به علم خالص و یقین محض بوده باشد» (طباطبایی، ۱۳۶۴، ج ۷، ص ۴۵۵)

اصول معماری متأثر از این علم نیز دائم در حال تغییر هستند و هیچ اصل و پایه ثابتی بر آن متصور نیست؛ زیرا از چیزی که دائم در حال تغییر است، نمی‌توان اصول یقینی استخراج کرد. از این روست که مکاتب اصول معماری متکی بر روش علمی در اثر زمان تغییر کرده است. شاید به همین دلیل، پیوستگی در معماری جدید دیده نمی‌شود. اما این پیوستگی در معماری گذشته وجود دارد و تغییرات در معماری بر جنبه‌هایی از معماری اثر کرده که به زمان و مکان و نیازمندی‌های روز وابسته است.

۱. استقرا و تمثیل، مفید ظن باشند و قیاس، مفید یقین. پس عمده در باب تحصیل تصدیقات قیاس است و آن عبارت است از قول مؤلف از قضایا که لازم آید از وی لذاته قول دیگر؛ چنان که گویی عالم متغیر است و هر متغیری حادث است، پس عالم حادث است و قیاس بر دو قسم است... (جامع المقدمات، منطق کبری). قیاس نیز بر پایه مقدماتی است که از بدیهات است. تجربیات در این تفکر می‌تواند ماده برهان قرار گیرد.

۲. علم انسان متحرک است؛ یعنی دائم در حال کمال است. حرکت در چیزی است که فاقد کمالی باشد و حرکت ناشی از تمایل رسیدن به سمت کمال است و برای متحرک باید مخرجی باشد که وی را از نقص به در آورد و به کمال رساند و موجودی که کمال مطلق است حرکت در او متصور نیست. (حسن‌زاده آملی، ۱۳۸۱، صص ۹۰-۸۴)

پرورش معمار حکیم ۷۳

استفاده از روش علمی از نظر قرآن (ر.ک. به: انعام، آیه ۱۱۶؛ یونس، آیه ۶۶؛ زخرف، آیه ۲۰) «خرص» به معنی حدس، تخمین زدن و پنداشتن است.^۱ بر اساس این دیدگاه، این گونه علم، یقین آور نیست و فقط در محدوده زندگی دنیوی مفید تلقی می‌شود.^۲ بنابراین، علوم اعتباری، مفید ظن و علوم حقیقی، مفید یقین هستند.

برآورد پنبه پندارت از گوش ندای واحد القهار بنیوش

(شبه‌تبی، ۱۳۸۲، ص ۶۹)

همه در بند پنداریم مانده به صورتها گرفتاریم مانده

(جامی، هفت اورنگ، اورنگ پنجم)

مشکل عشق نه در حوصله دانش ماست حل این نکته بدین فکر خطا نتوان کرد

(حافظ، ۱۳۷۵، ص ۹۷)

در متون ادب فارسی در برابر این واژه، پندار^۳، فکر خطا و... آمده است. نوعی عدم اعتماد منفی انگاری در فحوای آن دریافت می‌شود. دانش انسان در مقابل علم مطلق، پنداری بیش نیست. علم انسان ناقص است و دائم در حال تغییر و تحوّل است.

پرده پندار سدّ راه وحدت گشته است چون حباب از خود کند تهی، دریا شود

(صائب تبریزی، قسمت چهارم، ب ۲۵۵)

۱. خرص در معنی عرب سه حالت دارد: الف) دروغ؛ ب) الشی: اندازه آن چیز را برآورد کرد و تخمین زد؛ ج) فی الامر: در آن کار حدس زد - پنداشت. (فرهنگ لغت عربی رهنما)

۲. خرص هم به معنی دروغ و هم به معنی تخمین آمده است و معنای دوم با سیاق آیه ۱۱۶ سوره انعام مناسب‌تر است و... می‌رساند که تخمین زدن در اموری از قبیل معارف الهی و شرایع که می‌بایستی از ناحیه خدا اخذ شود و در آن جز به علم و یقین نمی‌توان تکیه داشت. طبعاً سبب ضلالت و گمراهی است... گو اینکه سیر انسان در زندگی دنیایی‌اش بدون اعتماد به ظن و استمداد او از تخمین، قابل دوام نیست. (طباطبایی، ۱۳۶۴، ج ۷، ص ۴۵۵)

۳. پندار در فرهنگ فارسی عمید چنین آمده است: اندیشه، گمان، خیال، تصور، عجب، غرور، تکبر، خود بینی و کلمه ظن به معنی گمان بردن، گمان، مقابل یقین و کلمه گمان به معنی ظن، حدس، خیال، وهم، رای، اندیشه، فرض. این واژه در لغت نامه دهخدا چنین آمده است: "تکبر و عجب را گویند. (برهان قاطع). و بمعنی ... خود را بزرگ پنداشتن نیز آمده است. (برهان قاطع). بادسری. خودبینی. باد. برمنشی. خودپسندی. خودپرستی. نخوت. پغار. منی. برتنی. (مقابل فروتنی). بزرگ خویشی (کیمیای سعادت). خویشی بینی. کبر. استکبار. خودفروشی. بالش. خودنمائی. خودستائی. خودخواهی. بطر: نور من در جنب نور حق ظلمت بود عظمت من در جنب عظمت حق عین حقارت گشت عزت من در جنب عزت حق عین پندار شد. (تذکره الاولیاء عطار)

علوم به اندازه‌ای که به حقیقت نزدیک هستند، به همان اندازه اعتبار دارند و حقیقی‌اند؛ از این رو، به همان اندازه حقیقت را نشان می‌دهند. تنها بخشی از علوم و دانشهای بشر حقیقت هستند (ر.ک. به: مطهری، بی‌تا، ص ۱۹). آن قسمت که حقیقت است، پایدار و تغییرناپذیر و بخش دیگر آن متغیر است. علم، انسان را به طرف حقیقت راهنمایی می‌کند؛ از این رو، علم مانند چراغ برای شناخت بیشتر حقیقت است. علم ناقص نمی‌تواند انسان را به سمت کمال و حقیقت هدایت کند؛ چون خود فاقد کمال است و در درون خود کمال ندارد و اگر داشت، ناقص و متغیر نبود.^۱ از این رو، علم ناقص را نمی‌توان برای شناخت حقیقت به کار برد. برای شناخت حقیقت باید از علم حقیقی استفاده کرد. عرفا بر این اعتقادند که با ابزار عقل به تنهایی نمی‌توان حقیقت را شناخت.^۲ بُرد پرواز عقل جزئی، محدود است. اگر متصل به عقل کلی نگردد، بُرد آن محدود است. برای پرواز بیشتر عقل، اتصال به عقل کل لازم است.^۳

علوم در دیدگاه حکیمانه، اجزای مختلف یک پیکره واحد و به هم تنیده و مرتبط با هم هستند. علم وجود است؛ یعنی هست. وهستی‌ها با هم پیوستگی دارند (حسن زاده آملی: ۱۳۸۱، ۲۵). از این رو، اگر معماری علمی باشد که در این پیکره واحد قرار دارد، دیدگاه حکیمانه آن است که همه چیز را اجزای مربوط و متعامل یک پیکر واحد ببیند و از منشأیی واحد بداند. سابقه پژوهشهای مرتبط با موضوع تحقیق حاضر در جهان گر چه بسیار اندک، اما رو به فزونی است (میلر، ۱۳۸۰، ص ۳). انسان دل‌خسته از شکستهای علوم در نشان دادن سعادت، به سمت فطرت خویش که رنگ خدایی دارد بازگشته است. این بحث نه تنها در آموزش و پرورش مطرح است که در دیگر زمینه‌های فعالیت انسان مانند تجارت و سیاست نیز جای خود را باز کرده است (همان، صص ۱۳-۳). اما برای ما مسلمانان که به سرچشمه وحی و تفسیر وحی (روایات) دسترسی داریم و به عقل و تجربه نیز

۱. گستردگی پدیده‌های علمی گرایشهای تخصصی را در علم به وجود آورد. تخصصی شدن شدید علوم، نیاز به علوم واسطه‌ای و بین رشته‌ای را باعث شد. اما جهان علم ناگزیر است که دیدگاه جزء گرایانه خود را به یک دیدگاه کل گرایانه تغییر دهد، آن هم کلی که اجزای آن در ارتباطی هوشمندانه با هم است. زبان مشترک در علم از بین رفته و علم نیاز مند یک زبان مشترک است که با دیدگاه اتمیسم (جزء گرایانه) تأمین نخواهد شد.

۲. ابن عربی حقانیت سه طریق اساسی کسب معرفت را می‌پذیرد: کاوش عقلی، شریعت نبوی و کشف؛ یعنی گشایش در به سوی معرفت الهی. (ر.ک. به: چیتیک، ۱۳۸۴، ص ۱۵)

۳. شیخ می‌گوید که متکلمان، تحلیل خود را در باب ذات الهی، بر کاوش عقلی مبتنی کرده‌اند، حال آنکه عقل صرفاً این را می‌فهمد که خدا چه نیست. اگر عقل تنها بر پای خویش تکیه کند، نمی‌تواند به هیچ معرفت ایجابی در باب اوصاف خدا نایل آید. لذا برای وصول به معرفت اینکه خدا چه هست، باید از وحی استمداد کند. (همان، ص ۳۸)

متناسب با هر یک نقش شناختی در خور داده‌ایم، دنباله‌روی از دیگرانی که هنوز نتوانسته‌اند از کمند تفکر مدرن خلاصی یابند و دائم به در و دیوار می‌زنند و هر روز مکتب جدیدی اختراع می‌کنند، مجاز نیست؛ زیرا متون و نصوص ما، دستخوش تغییر و تحریف نشده‌اند و آنها اگر بخواهند به متن سره دست یابند چنین امکانی را ندارند.

یکی از سرچشمه‌های حکمت، قرآن کریم است. هر چه اندیشمندان مسلمان نیز از آن آموخته و گسترش داده‌اند نیز با واسطه به وحی متصل است. لذا دیدگاه اندیشمندان اسلامی، یک نظرگاه به حقیقت است. هر اندیشمندی به تناسب فهم و درک خود از حقیقت، تصویری از حقیقت ترسیم کرده است. از این رو سعی بر آن است تا با مطالعه منابع اسلامی مانند قرآن، روایات و متون اندیشمندان اسلامی، بخشی از آیه ۱۶۴ سوره آل عمران را مبنای کار قرار داده و مدلی برای پرورش معمار حکیم در سه گام، به دست آوریم: گام نخست: «یتلوا علیهم آیته»؛ گام دوم: «و یزکیهم»؛ گام سوم: «و یعلمهم الکتب و الحکمه».

گام نخست: پیگیری نشانه‌های صفات ذات خداوند^۱

انسان برای شناخت خود و پیرامون خود به سوی علم‌اندوزی می‌رود. در وجود انسان، انگیزه دانستن وجود دارد. استاد حسن زاده می‌فرماید:

طلب مجهول مطلق محال است و انسان به دنبال چیزی می‌رود که در آغاز کار از آن بویی برده است و چیزی کی یافته است؛ یعنی علم اجمالی بدان دارد. سپس در علم تفصیلی آن جهد می‌نماید و آن را مشروحاً طلب می‌کند و دیگر نتیجه‌ای که حاصل شد اینکه انسان هر چه کمال می‌یابد به اصلی نزدیک‌تر می‌شود و درجه درجه تقریب به او پیدا می‌کند و هر چه بیشتر پیش رفته است، تشابه و سنخیت او با آن اصل بیشتر می‌شود. (حسن‌زاده آملی، ۱۳۸۱، ص ۸۸)

همه دانش او راست ما بنده‌ایم که کاهنده و هم فزاینده‌ایم

(فردوسی، ب ۵۰۴)

۱. اگر پرداختن به معنویت یک مد روز نباشد.

۲. یتلوا علیهم آیته «در تفسیر آیه ۱۶۴ سوره آل عمران در تفسیر اختصاصی عاملی در این رابطه می‌فرماید: ممکن است مقصود از آیات و نشانه‌های ذات و صفات خداوند باشد»

او عکس خویش را در وجود انسان قرار داده است تا با کمک این عکس، دلبر را شناسایی کند.^۱ در این مدل اگر مقصود از آیات، نشانه‌های خداوند باشد، معمار باید در ابتدا به دنبال نشانه‌ها^۲ (رهگیری) و شناخت آنها برود.^۳ اگر در پدیده‌ها نظر بیندازد و توجه کند،^۴ می‌بیند که «عالم انباشته از علم است» (حسن‌زاده آملی، ۱۳۸۱) و بر این پایه، همه چیز در نظم کامل است و تمام هستی در نظاماتی مطابق و واحد قرار دارند. از هر نظمی شروع به مطالعه شود و از هر راهی این مسیر طی شود،^۵ به یک حقیقت واحد می‌رسد (فصلت، آیه ۵۳). «در واقع؛ عارفان در می‌یابند که همه هستی مبین ترقص اصوار وجود؛ یعنی مبین تجلیات وجود مطلق است در صور بی‌پایان انواع اعیان مقید». (چیتیک، ۱۳۸۴، ص ۲۴۱)

معمار در این مطالعه و پیگیری آیات؛ به نظم دقیق و پیچیده در هستی، به تأثیر اعمال بر هستی، هدفدار بودن هستی و در نهایت، به بندگی و ناتوانی خود در مقابل خالق طبیعت پی می‌برد و می‌یابد که هیچ چیز و هیچ کس را توانایی فرار از حکومت خداوند نیست.^۶

۱. «و علم الآدم اسماء کلها». (بقره، آیه ۳۱)

۲. «یتلوا» از مصدر «تلاوه» به معنی خواندن کتاب و نامه و از مصدر «تلو» بر وزن فاعول بضم فاء به معنی پیروی کردن، رها کردن و خوار کردن است. (عاملی، ۱۳۶۰، ج ۲ ص ۲۵۹)

۳. شناخت خدا فقط از راه شناخت آثار و صفات او ممکن است. شناخت ذات خداوند و راه بردن به کنه ذات او حتی در تصور هم نمی‌گنجد. نه با ذهن نقش‌ساز، پرودگارش را بر پرده پندار می‌کشند نه بر... (نهج البلاغه، خ ۱). پندارها را به ذاتش راهی نیست تا به قالبش در آورند. هوشها را از او گمانی نیست تا به تصویرش کشند... (همان، خ ۲۲۸)

۴. اولین مرحله در علم یادگیری، توجه است. البته برای یادگیری هر علمی، پیش‌سازمان دهنده مهم است؛ یعنی باید برای یادگیری مدلی از کل آنچه که باید آموخته شود در ذهن یادگیرنده ترسیم گردد. و ارتباط آن با دیگر علوم و دانشهای قبلی آن برقرار باشد. یادگیری در اثر تکرار (ذکر) و کدگذاری اطلاعات و معنی‌دار کردن آنها در ذهن و در حافظه بلندمدت قرار می‌گیرد. به مرور زمان در اثر استفاده کم از علوم آموخته شده، فراموشی دست می‌دهد. از این رو، انسان دائم باید به پدیده‌ها نظر کند و آنچه یاد گرفته است به یاد آورد. شاید معنی آیه و وجود رسولان به منظور تذکر و یادآوری است.

۵. در آیات فراوانی سیر در زمین سفارش شده است؛ مانند عنکبوت، آیه ۲۰؛ روم، آیه ۹؛ فاطر، آیه ۴۴؛ غافر، آیه ۲۱؛ آل‌عمران، آیه ۱۳۷؛ نحل، آیه ۳۶؛ انعام، آیه ۱۱؛ نمل، آیه ۶۹؛ روم، آیه ۴۲؛ حج، آیه ۴۶؛ یوسف، آیه ۱۰۹؛ محمد، آیه ۱۰؛ غافر، آیه ۸۲

۶. «و لا یمكن الفرار من حکومتك». (فرازی از دعای کمیل)

گام دوم: تزکیه؛ رشد کردن و پاک شدن

تزکیه یعنی همرنگی با علم؛ معمار با اندیشه در پدیده‌ها، پی به وجود علم در تمام ارکان هستی می‌برد و در اثر توجه و معاشرت (حسن‌زاده آملی، ۱۳۸۱، ص ۸۹) با این همه علم، در ابتدا پی به بندگی خود و تمام اجزای هستی برده و در نهایت، به همرنگی با آن علم نایل می‌شود و این دریافت، باعث رشد وی می‌گردد. تزکیه نیز به همین معنی است (ر.ک. به: طباطبایی، ۱۳۶۴، ج ۱۹، ص ۲۴ و ج ۱۹، ص ۴۴۷). اگر دانش آموز به آیات توجه کند، در آنها علم سرشاری را می‌یابد. در اثر ذکر و یادآوری، با آنها مأنوس می‌شود و تأثیر می‌گیرد و رشد می‌کند.^۱

بندگی مَحْرَم شدن با پاکی است و تزکیه یعنی پاک شدن؛ تزکیه به معنی پاک شدن نیز آمده است.^۲ پس از مؤانست با علم (آیات) و تذکر دائم، دانش آموز با علم خو می‌گیرد و در نتیجه، خود را در یک نظام هماهنگ حس می‌کند و در یک پیکره واحد با تمام هستی می‌بیند؛ می‌داند که ناقص است و در پی تحصیل کمال از کسی است که در او نقص وجود ندارد؛ خود را در مقابل کمال مطلق، نقص مطلق می‌یابد. از این رو، برای پیوستن به کمال باید ظرف وجود خویش را پاک کند (تا لایق پیوستن به پاکی شود). ناقصی برای رسیدن به کمال (که خود فاقد آن است) به درگاه کامل مطلق رو آورده است. پس باید خود را از هر چیز خالی کرده، با ظرفی پاک طلب علم کند. هیچ عاقلی در ظرف ناپاک (یا حتی ظرفی که چیز دیگری دارد)، چیز پاک نمی‌ریزد. پاک شدن؛ یعنی خالی شدن از هر چیز؛ مانند حباب که پس از خالی شدن هوای درونش، به دریا می‌پیوندد.

ناپاکی باعث انحراف در درک است؛ ناپاکی در دل، مانع از حضور علم می‌شود و اگر به فرض هم چیزی وارد شود، به آلودگی آمیخته شده و علم آمیخته با ناپاکی، سبب گمراهی می‌گردد؛^۳ چون آلودگی باعث کژنمایی می‌شود و گمراهی نیز در اثر وارونه دیدن حقیقت، اتفاق می‌افتد. انسان اگر عارف به راه باشد، گم نمی‌شود. وقتی گم می‌شود که چاه را راه بیندارد. انسان،

۱. تزکیه الف) الشیء = افزون شد. رشد کرد ب) الشیء = آن چیز را افزون کرد. رشد داد. (فرهنگ عربی به فارسی رهنما)

۲. تزکی = صدقه داد. احسان کرد. پاک شد. پارسا شد. بالید. افزون گشت. (همان)

۳. هیچ دیده‌ای آن کسی را که هوای نفس خود را خدای خود گرفت و خدا او را با داشتن علم گمراه کرد و برگوش و قلبش مهر نهاد و بر چشمش پرده انداخت، دیگر بعد از خدا چه کسی او را هدایت می‌کند آیا باز هم متذکر نمی‌شوید. (جائیه، آیه ۲۳)

دائم در طلب خیر برای خود است. او به دنبال آب است، اما گاهی در تشخیص خود و به گمان خود (علم آلوده) اعتماد می‌کند و به سمت سراب (آب‌نمای دروغین) می‌رود.
جانی که پاک نیست، بماند در این مغاک روحی که پاک بود، بر افلاک بر شود
(اوحدی اصفهانی، فصاید)

علم مانند چراغ است، راه را روشن می‌کند (لقمان، آیه ۶) و نبودن آن باعث گمراهی می‌شود (اسراء، آیه ۲۶). همچنین همان‌طور که گفته شد، علم ناپاک نیز گمراهی به دنبال دارد.^۱ از این رو خداوند، نعمت هدایت بر خردمندان را به واسطه علم ایشان، بر آنان تمام کرده است.^۲ به نظر می‌رسد که علم از رسولانی است، که خدا برای توجّه کردن به آیاتش (ذکر) بر بشر ارزانی داشته است. خداوند حکیم ذکر آیات را برای شناختش قرار داده است.^۳

آنچه در علم بیش می‌باید دانش ذات خویش می‌باید
(اوحدی اصفهانی، جام جم)

همه فیلسوفان ورا بنده‌اند به دانایی او سرافکنده‌اند
(فردوسی، ۱۳۷۷، ب ۵۳۹)

مطالعه آیات موجب معرفت پروردگار است. شناخت باعث بندگی می‌شود و بندگی نیز، واگذاری امور به اوست.^۴ این یعنی به حق پیوستن و به او ملحق و محرم شدن و محرمیت انسان؛ یعنی خلیفگی و خلیفگی؛ یعنی به جای او نشستن.

تلخ با تلخان یقین ملحق شود کی دم باطل قرین حق شود
(مولوی، مثنوی، دفتر دوم)

۱. «ولا یزید الظالمین الا خساراً» (الإسراء، آیه ۸۲)

۲. ر.ک. به: آیات ۱۵۱ و ۱۵۲ سوره بقره (اتمام نعمت هدایت و فرستادن رسولانی که بتلوا علیکم آیتنا ویزکیهم و..)؛ آیات ۱۰ و ۱۱ سوره طلاق (فاتقوا الله یا اولی الالباب الذین ءامنوا قد انزل الله الیکم ذکراً - رسولاً یتلوا علیکم ایت الله مبینات لیخرج الذین امنوا و عملوا الصالحات من الظلمات الی النور)؛ آیه ۲ سوره بینه (رسول من الله یتلوا صحفاً مطهره).
۳. خدا به او فرماید چون آیات ما را که برای هدایت تو آمد به طاق فراموشی و غفلت نهادی، امروز هم تو را (ملائکه رحمت) فراموش (و بی‌بهره) خواهند کرد. (طه، آیه ۱۲۶)
۴. قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم: اول العلم معرفة الجبار و آخر العلم تفویض الامر الیه (به نقل از: جامع المقدمات، ص ۲)

پرورش معمار حکیم ۷۹

بنابر این، دانش آموز معماری باید به آیات انفسی و آفاقی توجه کند. نفسهای انسان، طبیعت، جامعه، تاریخ، و ... همه از آیات اویند (حج، آیه ۴۶؛ فصلت، آیه ۵۳) و از این روست که قرآن کریم توجه به آنها را در راه شناخت مفید می‌داند.

«آموزگار و کتاب وسیله هستند، دانش دهنده دیگری است» (حسن زاده آملی، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۸۴) اما طالب علم باید بردبار و سختکوش باشد و در راه کسب علم از هیچ کوششی فروگذار نکند.^۲ طلب علم و تن آسایی با هم سازگار نیستند. درست است که دهنده دیگری است، اما اگر سؤال نشود، پاسخ داده نمی‌شود و مسئلت کردن نیز مقدماتی دارد که بزرگ‌ترین مقدمه آن، سختکوشی است. البته دهنده حکیم می‌داند به که می‌دهد و قابلیت و ظرفیت هر کس چیست. لذا متناسب با قابلیت هر کس، به او می‌دهد و این از روی حکمت اوست. اگر کسی ظرفیت و توانایی نداشته باشد و علمی به او برسد، هم خود و هم دیگران را تباه می‌کند. از این رو، ایجاد قابلیت نیاز به ممارست و تمرین دارد که خداوند حکیم برنامه تمرین را به طور عام در برپایی و اقامه دستوراتش می‌داند و برای خواص، برنامه‌های سخت‌تر را لازم می‌داند.^۳ یکی از نامهای خداوند «رب» است. او خالق مریوب خویش نیز می‌باشد. از این رو، او بهتر می‌داند چه برنامه‌ای برای کمال انسان مناسب است.

اگر گفت کان را تو دانا مخوان
که تن را پرسند نه راه روان
به رنج اندر آری تنت را رواست
که خود رنج بردن به دانش سزاست
(فردوسی، ۱۳۷۷، ص ۴)

دانش چو گوهری است که عمرش بود بها
باید گران خرید که ارزان نمی‌شود
(پروین اعتصامی، قصیده‌ها، ش ۱۹)

ایها الناس جهان جای تن‌آسانی نیست
مرد دانا، به جهان داشتن ارزانی نیست
(سعدی، ۱۳۷۸، ص ۷۹۲)

۱. امام علی علیه السلام می‌فرماید: «معرفة النفس انفع المعارف». (عبدالواحد تمیمی آمدی. غررالحکم و درر الکلم، ج ۲ ص ۷۶۸ ترجمه محمد علی انصاری قمی) والمعرفة النفس انفع المعرفین (همان، ج ۱، ص ۶۵)
۲. دانش‌پژوه شش چیز نیاز دارد تا دانا شود: هوش سرشار، دوستی پیوسته به دانش، بردباری نیکو، دل‌تهی، گشاینده، روزگاری دراز (ابویوسف یعقوب بن اسحق کندی) نقل از حسن زاده آملی. (معرفة نفس ج ۱ ص ۶۴)
۳. هر که نزدیک‌تر به خداست تمرینهای او سخت‌تر می‌شود؛ مانند کسی که وقتی در یک رشته خاص ورزشی به مراتب بالا دست می‌یابد، مربی برای او تکالیف سخت‌تری را مقرر می‌دارد.

از پی رشد و تعالی و پاکی دل، اسرار عیان می‌شوند. تعلیم و علم‌آموزی واقعی از اینجا آغاز می‌شود. اگر دل از منیت خالی شد، جای اوست. دل چون آینه، نور او را منعکس می‌کند.^۱ علم خودش را عرضه می‌کند.^۲ دیگر بحث از دانستن نیست. عالم پاک دل، می‌بیند. اینجاست که قسمتی دیگر از مدل ترسیمی معنی پیدا می‌کند.

تو را گفتم از دانش آسمان زدایم دلت تا شوی بی‌گمان
(فردوسی، ۱۳۷۷، ص ۴۴۶)

گام سوم: تعلیم کتاب و حکمت

دانش‌آموز در پی خالی کردن دل از غیر، قابلیت خود را افزایش می‌دهد. باید دل را به نامحدود اتصال دهد. برای تحصیل علم باید ظرف وجود خالی شود تا بی‌نهایت در آن داخل شود. در این حالت، آنچه در وجود دل خالی قرار می‌گیرد، اوست و او دارای تمام کمالات است و در این حالت انسان از دید او می‌نگرد.^۳ البته دیگر «من» معنی ندارد. هرچه هست اوست. اینجاست که بنده آرام می‌گیرد و از حرکت باز می‌ایستد و به سکون می‌رسد؛ زیرا به کمال مطلق پیوسته است. این مقام خلیفگی خداست. خلیفه آن می‌کند که خدا می‌کند. این مقام رسیدن به حکمت کامل است.

در پس آینه طوطی صفتم داشته‌اند آنچه استاد ازل گفت بگو می‌گویم
(حافظ، ۱۳۷۵، ص ۲۶۰)

در این حالت است که انسان تعلیم می‌گیرد؛ یعنی به اصل علم متصل شده است. توانایی خواندن کتاب اشیا را می‌یابد (رعد، آیه ۳۸) و این یعنی تعلیم علم، آن هم نه از نوع ناقص و متغیر، بلکه کامل و لایتغیر.

۱. ندانم خال او عکس دل ماست و یا دل عکس خال روی زیباست ز عکس خال او دل گشت پیدا و یا عکس دل آنجا شد هویدا (شبستری، ۱۳۸۲، ص ۱۰۰) حافظ نیز چنین می‌گوید: هر که شد محرم دل در حرم یار بماند و آنکه این کار ندانست در انکار بماند اگر از پرده برون شد دل من عیب مکن شکر ایزد که نه در پرده پندار بماند
۲. بعد از کهولت سن، و رسیدن به سن ۷۵ سالگی به بالا، هر چه از علم داشتید، از دست می‌دهید؛ به عبارتی؛ آنچه از علم دارید، خدا به شما داده و دوباره آن را از شما می‌گیرد. (طباطبایی، ۱۳۶۴، ج ۱۲، ص ۴۳۶) در باب تفسیر آیه ۷۰ سوره نحل آمده است

۳. «و ما رمیت اذا رمیت و لکن الله رمی»: سوره الانفال آیه ۱۷

پرورش معمار حکیم ۸۱

برگ درختان سبز پیش خداوند هوش هر ورقش دفتری است معرفت کردگار
(سعدی، ۱۳۷۸، ص ۵۴۷)

حال اگر انسان در این جایگاه قرار گیرد و توانایی خواندن کتاب طبیعت را بیابد، رابطه بین اشیا را می‌داند و اگر این انسان معمار باشد، چنانچه بر پایه این دانش اقدام به عمران و آبادانی زمین کند، معماری او حکیمانه می‌شود. پس حکمت عمل به این علم است. حکیم رازدان محرم شده است و نقش هر کتابی^۱ را می‌خواند و می‌داند و می‌بیند. و آن می‌خواند که او می‌گوید.

غیر از دهان تنگ سخن‌آفرین تو در نقطه کس ندیده نهان یک کتاب حرف
فغان که بلبل ما درنیافت از هستی که یک کتاب سخن بود هر اشاره گل
(صائب، قسمت هفتم، غ ۳۶۶)

چو اوحدی به جان سخن کی رسد کسی تا از کتاب دل بنخواند مقالستی
(اوحدی اصفهانی، غ ۷۶۹)

معمار وقتی حکیم شد، کارش و علمش یکی است؛ علم و عملش به اتحاد می‌رسند؛ در کارش عدل موج می‌زند؛ هندسه و تناسب در کارش متناسب با نظم هستی است؛ هر چیز در جای خود است؛ هیچ شیئی مزاحم شیئی دیگر نیست؛ همه در حال تکمیل یکدیگرند. معماری به وجود آمده، نفع همه را در نظر گرفته و همه را در راه کمالشان قرار داده است. تمام موجودات از دید معمار حکیم، یکی هستند و در پی کار هم و برای هم.^۲

بنی‌آدم اعضای یکدیگرند که در آفرینش ز یک گوهرند
چو عضوی به درد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار
تو کز محنت دیگران بی غمی نشناید که نامت نهند آدمی^۳
(سعدی)

۱. «وای بر حال کسانی که علمی به کتاب ندارند و به جز پندار دلیلی ندارند» (بقره، آیه ۷۸)؛ «و اتل ما اوحی الیک من کتاب ربک»؛ از کتاب پروردگارت آنچه به تو وحی آمده بخوان. (کهف، آیه ۲۷) «کتاب ربک، قرآن یا لوح محفوظ است». (طباطبایی، ۱۳۶۴، ج ۱۳، ص ۴۱۶)؛ «و ما اهلکنا من قریبه الا ولها کتاب معلوم» (حجر، آیه ۴)
۲. «هو الذی اتشاکم من نفس واحده» (انعام، آیه ۹۸)؛ «خلقکم من نفس واحده» (زمر، آیه ۶)؛ همچنین (ر.ک. به: اعراف، آیه ۱۸۹ و نسا، آیه ۱).

۳. به نظر می‌رسد این ابیات از سعدی باشد. با جستجوی فراوان سند این ابیات یافته نشد. اما از آنجاییکه در روشن شدن منظور مقاله؛ در پیوستگی مردم مانند یک پیکر زنده و واحد؛ این ابیات، آورده شده است.

بنا بر این معمار حکیم در کتاب آفرینش دخل و تصرف نمی‌کند (بقره، آیه ۷۹)؛ در طبیعت دخل بیجا نمی‌کند؛ از مصالح و مواد استفاده بجا می‌کند؛ برای هر کس و هر چیز، جایگاه متناسب با آن را در نظر می‌گیرد؛ از اسراف و تبذیر مواد و مصالح و فضاها پرهیز می‌کند؛ هستی را یک واحد هوشمند می‌داند و حتی یک ذره را بی‌سبب جا به جا نمی‌کند. او می‌داند اگر به هر نقطه این سامانه اثری بگذارد، باز خورد آن را باید انتظار داشته باشد.^۱

اگر یک ذره برگیری از جای همه عالم خلل یابد سرپای

(شبه‌ستری، ۱۳۸۲، ص ۴۳)

معمار حکیم دست خدا می‌شود. در زمین به ولایت تکوینی می‌رسد. کارها و افعالش چون او حکیمانه است.

حکمت در لغت^۲ به معنی علم به حقیقت اشیاست. این حقیقت آشکار (طلاق، آیه ۱۱) است. به برگهای پاک از دفتر دانش دست یافتن (بنه، آیه ۲) است. اندیشمندان در تعریف حکمت، تعابیری داشته‌اند که مناسب‌ترین این تعاریف می‌گوید: الحکمه هی التشبیه بالاله بقدر الطاقه البشریه.^۳ معمار حکیم با این مدل، افعال و افکارش شبیه به فعل خداوند است. با عمل به علم، حکمت را در کارش جاری می‌کند. علم با عمل معنی پیدا می‌کند؛ زیرا علم بدون عمل، وبال است.

۱. «و ما اصابکم من مصیبه فبما کسبت ایدیکم و یعفوا عن کثیر»؛ و آنچه رنج و مصیبت به شما می‌رسد همه از اعمال زشت خود شماست در صورتی که خدا بسیاری از اعمال بد را عفو می‌کند. (شورا، آیه ۳۰)

۲. حکمت؛ یعنی علم به حقیقت اشیا؛ مبین؛ آشکار و هویدا؛ فلسفه؛ شناخت برترین چیزها به برترین دانشها؛ سخن استوار. (عمید، ۱۳۷۹، ص ۸۰۲ و معین، ۱۳۸۴، ص ۳۶۴)

۳. عاملی درباره تعریف حکمت، تعابیر و تعاریف مختلفی را عنوان می‌کند: ۱. بلوغ النفس الانسانیة الی کمالها فی طرفی العلم و العمل؛ ۲. الحکمه هی الاصابه فی القول والعمل؛ ۳. الحکمه هی التشبیه بالاله بقدر الطاقه البشریه (فلاسفه)؛ ۴. الحکمه هی الفصل بین الحق والباطل (شافعی). (عاملی، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۱۸۷)

امیرالمؤمنین علی (ع) می‌فرماید: «حکمت گمشده مؤمن است. پس آن را به دست آور اگر چه در سینه منافق باشد» (حکمت ۷۷) و نیز می‌فرماید: «حکمت را در هر کجا که بوده باشد بگیر که همانا حکمت در سینه منافق نیز ممکن است یافته شود که در این صورت، در سینه او به جنبش در می‌آید تا بیرون رود، آن‌گاه که در سینه مؤمن جا بگیرد و در نزد حکمت‌های دیگر سکونت یابد» (حکمت ۷۶). (معادینخواه، ۱۳۷۴، ص ۴۰۸)

«در این نگاه، تنها حکمت را می‌توان با حیات همسنگ دید که قلب مرده را جان، چشم کور را بینش، گوش کر را شنوایی و جان تشنه را سیرابی است، که تمام بی‌نیازی و سلامت در آن فراهم است. این کتاب خداست که بدان بینش می‌باید، گویا و شنوا می‌شوید، کتابی که هر پاره‌اش، دیگر پاره را بیانگر و هر بخش، دیگر بخش را گواه است». (نهج البلاغه، خطبه ۱۳۳) (معادینخواه، ۱۳۷۴، ص ۱۵۲)

پرورش معمار حکیم ۸۳

ظلم اندر جهان علم و عمل وضع هر شیئی بود به غیر محل
(وحشی بافقی، مثنویات)

حکیم، کریم است؛ همه را به فیض آثار هنری اش می‌رساند؛ کارش مانند آب است؛ هیچ
واهمه‌ای از اینکه به گودال لجن وارد شود، ندارد.

چو دانا توانا بد و دادگر از ایرا نکرد ایچ پنهان هنر
(فردوسی، ۱۳۷۷، ص ۳)

علم بدون عمل ماندنی نیست و نابود می‌گردد. هر موجودی با اثرش شناخته می‌شود و علم با
عمل به مرحله‌ی اثر می‌رسد.

چه سود ازین که کتبخانه جهان از توست ز علم هر چه عمل می‌کنی به آن از توست
(صائب تبریزی، مطلع، قسمت اول)

هیچگه شمع بی فتیله نسوخت تا عمل نیست علم بی اثر است
(پروین اعتصامی، تمثیلات و قطعات)

صورت کامل شده علم، عمل به آن است. ذات علم گرایش به سمت عمل دارد. معمار حکیم
با عمل به علم، «موجود علم» را در مسیر کمال خویش قرار می‌دهد.
داشت هر ذاتی، چو در علم ازل خواهش خود را به نوعی از عمل
(شیخ بهایی، مثنوی تان و بنیر)

نتیجه‌گیری

برای پرورش معمار حکیم، نیاز به علمی فراگیر و همه‌جانبه است. علوم به هم مربوط هستند و
تخصصی شدن باعث دوری علوم از دیدگاه حکیمانه است. علمی که انسان را به حقیقت رهنمون
می‌شوند، علوم اعتباری نیستند؛ زیرا علوم اعتباری دائم در تغییرند.

راه رسیدن به حکمت در معماری، توجه مستمر و پیگیری نشانه‌های صفات و ذات خداوند
حکیم است. علم عالم حکیم در نشانه‌های او متجلی است.

پس از توجه به نشانه‌ها و مجاورت و معاشرت با علم موجود در نشانه‌ها، معمار به ناچیز بودن خود در برابر حکیم بزرگ پی برده، شروع به رشد کرده، تزکیه حاصل می‌شود.

پس از تزکیه و پاک شدن و رشد و تعالی معمار، تعلیم حاصل می‌شود؛ یعنی به علم موجود در عالم، محرم شده و به توانایی خواندن کتاب اشیا نایل می‌شود. در پی این تعلیم و رسیدن به علم، موجود علم را در جهت تکامل خود؛ یعنی عمل قرار می‌دهد و حکمت حاصل می‌شود.

معمار وقتی حکیم شد، علم و عملش به اتحاد می‌رسند. فعل معمار حکیم مانند فعل حکیم بزرگ هستی شده، از جانب او به ولایت تکوینی می‌رسد. مرحله عالی وجودی خویش را یافته، جانشین واقعی او در زمین می‌شود. جانشین همان می‌کند که فرمانروای کل می‌کند. معمار دست خدا در زمین می‌شود. به عمران و آبادی زمین دست می‌زند. نوع عمران و آبادانی او مانند بزرگ معمار حکیم، در جهت تکامل و خیر رساندن به انسانها و طبیعت است.

آموزش معماری حکیمانه؛ یعنی پرورش افرادی که به حکمت رسیده‌اند و می‌دانند عدل چیست؛ در تصرف ماده می‌دانند چه مقدار باید پیش بروند؛ اندازه‌ها و کمال هر یک از اشیا و کمال انسان را می‌شناسند؛ می‌دانند که عالم، کل یکپارچه و متحدی است که اگر در یک گوشه آن خللی به وجود آید، سرپای هستی متأثر می‌شود. سد راه کمال اشیا و انسان نمی‌شوند؛ اشیا و مصالح را طوری به کار نمی‌برند که بر کمال خود و دیگران و اشیا دیگر مانع باشند.

دیدن خود و دیگر موجودات در نظامات هماهنگ و عمل کردن بر این پایه، کار یک معمار حکیم است.

منابع

۱. قرآن کریم.
۲. نهج البلاغه، ترجمه مصطفی زمانی (۱۳۷۹)، بی جا، نبوی، چ پانزدهم.
۳. اعتصامی، پروین (۱۳۷۳)؛ دیوان، تدوین فریده دانایی، تهران، ترمه.
۴. اوحدی اصفهانی (۱۳۴۰)؛ کلیات، تصحیح سعید نفیسی، تهران، امیرکبیر.
۵. تفاسیر قرآن کریم (نرم افزار چند رسانه‌ای)، تهران، خانه کتاب.
۶. تیمی آمدی، عبدالواحد (بی تا)؛ غررالحکم و دررالکلم، ترجمه محمدعلی انصاری قمی، تهران، بی نا، چ هشتم.
۷. جامع المقدمات (۱۳۶۵ ق)، تهران، انتشارات علمیه اسلامیة (چاپ افسر).
۸. جامع تفاسیر نور ۲ (دایره المعارف چند رسانه‌ای قرآن کریم)، قم، مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی.
۹. جامی، عبدالرحمن بن احمد (۱۳۵۱)؛ مثنوی هفت اورنگ، تهران، سعدی.
۱۰. چیتیک، ویلیام (۱۳۸۴)؛ عوالم خیال: ابن عربی و مسئله اختلاف ادیان، تهران، هرمس.
۱۱. حافظ شیرازی، شمس‌الدین محمد (۱۳۷۵)؛ دیوان، مقدمه فریدون مشیری، تهران، ارغوان.
۱۲. حسن زاده آملی، حسن (۱۳۸۱)؛ معرفت نفس (دفتر اول تا سوم)، تهران، علمی و فرهنگی، چ هشتم.
۱۳. خلیل، جر (۱۳۷۷)؛ فرهنگ لاروس عربی به فارسی (۲ جلدی)، ترجمه حمید طیبیان، تهران، سپهر، چ نهم.
۱۴. دانشنامه جامع نهج البلاغه (نرم افزار چند رسانه‌ای)، اصفهان، مرکز مطالعات رایانه‌ای حوزه علمیه.
۱۵. دانشنامه علوی نور (نرم افزار چند رسانه‌ای)، قم، مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی.
۱۶. دُرَج ۲، کتابخانه الکترونیک شعر فارسی (نرم افزار چند رسانه‌ای)، تهران، مهر ارقام رایانه.
۱۷. دهخدا، علی اکبر؛ لغت نامه: [ONLINE] <http://www.mibosearch.com>

۱۸. سعدی، مصلح بن عبدالله (۱۳۷۸) کلیات سعدی، تهران، هستان - نگاه.
۱۹. سنایی، مجدودبن آدم (۱۳۷۵)؛ دیوان، تصحیح پرویز بابایی، تهران، نگاه.
۲۰. شبستری شیخ محمود (۱۳۸۲)، مثنوی گلشن راز، تهران، زرین.
۲۱. صائب تبریزی، محمدعلی (۱۳۶۳)؛ دیوان، گردآوری و تصحیح حمید سید نقوی، تهران، بهجت.
۲۲. طباطبائی، سید محمدحسین (۱۳۶۳)؛ المیزان (ترجمه تفسیر)، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
۲۳. عاملی، ابراهیم (۱۳۶۳)؛ تفسیر عاملی (۸ جلد)، مشهد و تهران، کتابفروشی باستان و کتابخانه صدوق.
۲۴. عمید، حسن (۱۳۶۰)؛ فرهنگ عمید، تهران، امیرکبیر، چ هجدهم.
۲۵. فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۷۷)؛ شاهنامه، به اهتمام ناهید فرشادمهر، تهران، نشر محمد.
۲۶. فرهنگ لغت عربی رهنما (نرم افزار چند رسانه‌ای)، تهران، مؤسسه فرهنگی علمی ره نما.
۲۷. قمی، عباس (۱۳۷۴)؛ کلیات مفاتیح الجنان (دعای کمیل)، تهران. دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چ هشتم.
۲۸. مطهری، مرتضی (۱۳۸۰)؛ مسئله شناخت، تهران، صدرا، چ پانزدهم.
۲۹. مطهری، مرتضی (بی تا)؛ مشخصات اسلام، بی جا، بی نا.
۳۰. معادیخواه، عبدالحمید (۱۳۷۴)؛ خورشید بی غروب، تهران، نشر ذره.
۳۱. معین، محمد (۱۳۸۴)؛ فرهنگ فارسی، یک جلدی، تهران، گلی.
۳۲. میلر، جان پی (۱۳۸۰)؛ آموزش و پرورش روح «به سوی یک برنامه درسی معنوی»، ترجمه دکتر نادرقلی قورچیان، تهران، فراشناختی اندیشه.
۳۳. وحشی بافقی، کمال الدین (۱۳۷۹)؛ کلیات، تهران، فرهنگ کاوش.